

حرف درشت

بقایای احمدی‌نژادی

● **بوریا عالمی:** از وقتی آقایان بقایای آقای احمدی‌نژاد؛ مثل بقایی و مشایی و جوانفکر رفتند، بست‌نشینی برای مردم سؤال شده است؟

تاریخ بست‌نشینی: بست‌نشینی این‌بوده که افراد وقتی دستشان به جایی بند نبوده و صدایشان به جایی نمی‌رسیده، می‌رفتند یک جای محترم و امن بست می‌نستند تا یکی به دادشان برسد.

بست‌نشینی به **روش بقایی:** صبح پا می‌شویم صبحانه می‌خوریم و می‌رویم حمام و بعد می‌رویم با بچه‌ها کلیج (کله‌پاچه به زبان رمز در مکاتبات دولتی) می‌زنیم و بعد دربست می‌گیریم و می‌رویم بست می‌نشینیم تا ناهار. منتها چون گشته می‌شویم، می‌رویم کبابی‌های دوروبر شایبدالعظیم که خیلی معروفند از قدیم و کباب می‌زنیم. بعد از ناهار آدم سنگین می‌شود و راحت‌تر می‌تواند بست بنشیند. بعد جای چرت قیلوله بست می‌نشینیم. ساعت سه و چهار هم پا می‌شویم می‌رویم خانه که خستگی در کنیم. البته دقت کنید در همه این مسیر، چهارتا عکاس و فیلم‌بردار هم باید آفیش کنیم و همراهان باشند. **بست به روش مشایی:** می‌گویند مشایی نمی‌تواند بست بنشیند، چون درخت است و همیشه بست ایستاده است.

بست صنعتی: یکی از اساتید هم گفت: داداش من هیژده‌ساله بشت‌نشینی می‌کنم... این‌طوری که به بشت می‌چشوبم سر این شوژن و از جام تگون نمی‌خورم... تازه شماها هم دقت کنین بشت شعنتی (صنعتی) رو با بشت شنتی (سنتی) قاطی نکنین... **گفالت بستنی:** دیروز، چهار آبان، آقای مشایی دوباره رفت دادگاه و با قرار گفالت برگشت خانه.

بست دلاری: یکی از نمایندگان گفت اتهام جدید بقایی «مفقودشدن سه میلیون و ۷۰۰ هزار یورو و ۵۳۰ هزار دلار در برگزاری کنفرانس جنبش عدم‌تعهد» است. **با کی بستنی؟** از قدیم گفتند بهترین دفاع، حمله است. این‌طور هم که ما متوجه شدیم، بقایای آقای احمدی‌نژاد که با هم بسته بودند و کرکره اقتصاد و فرهنگ را کشیده بودند پایین و بازار را بسته بودند، الان هم با هم بسته‌اند و درواقع هم‌بسته‌اند و بسته به اینکه کی کجا و با کی بسته یا کجا بست نشست، آن هم می‌روند هم‌بستی می‌کنند، چون با همدستی داشتند و دارند.

تا حالا کجا بودی؟ از بقایای آقای احمدی‌نژاد پرسیدند شما که الان این‌قدر علیه ظلم بست می‌نشینی و نطق غرا می‌کنی، تا دیروز کجا بودی که مردم از دست شما حتی بست هم نمی‌توانستند بنشینند؟ فرمودند: ما آن‌موقع بسته بودیم و به خدمت مردم می‌رسیدیم. الان بازیم و در خدمت شماییم.

شترق روزنامه

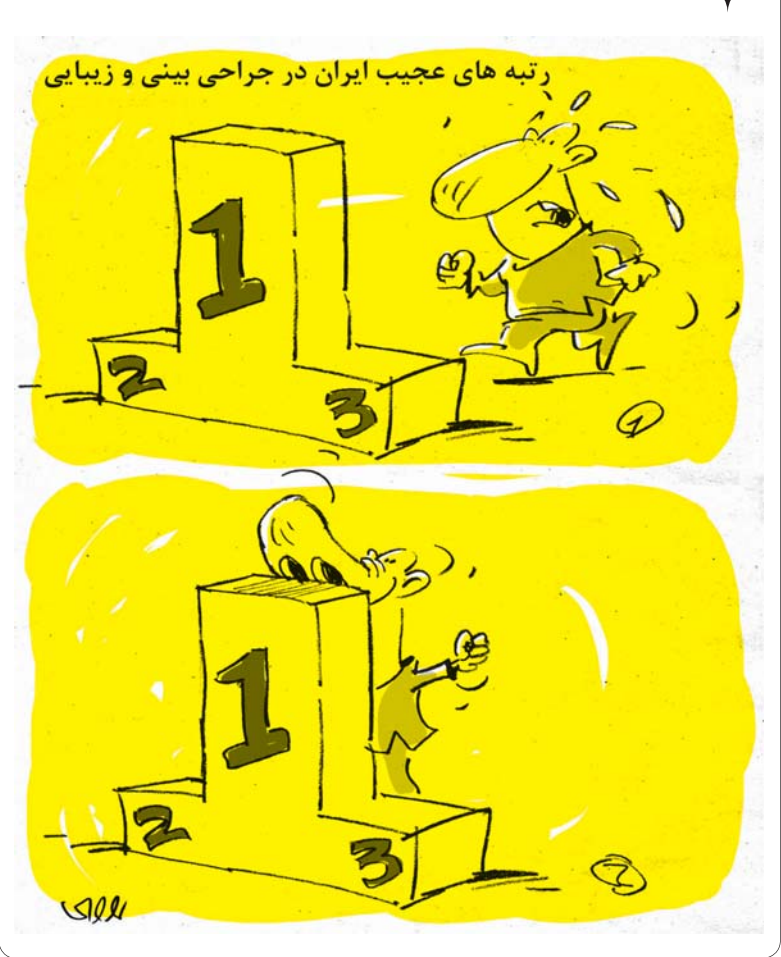
www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۵ آذر ۱۳۹۶ ۷ ربیع‌الاول ۱۴۳۹ ۲۶ نوامبر ۲۰۱۷ سال پانزدهم شماره ۳۰۲۰ ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۵۲ اذان مغرب ۱۷:۱۲ اذان صبح فردا ۵:۲۳ طلوع آفتاب ۶:۵۲

روزنامه‌فرو

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی



کریم ارغنده‌پور

تابستان گذشته با یکی از دوستان اندیشمند که اتفاقا دستی هم در روزنامه‌نگاری دارد، گفت‌وگو می‌کردم. دامنه سخن به مهم‌ترین مسائل ملی کشیده شد. پرسش این بود که چرا غالباً سیستم وعده‌دادن‌های موسمی به سرانجام نمی‌رسد. عرض من این بود که مادامی که نوعی توافق بر سر مهم‌ترین مسائل در سطوح بالای نخبگان ایجاد نشود نمی‌توان انتظار داشت که اصولاً راه برون‌رفتی هم برای این مسائل گشوده شود.

به‌این‌ترتیب مسئله اساسی این است که توافق و اشتراکی بر سر اصل مسئله وجود ندارد. آزمون این نکته چندان سخت نیست. کمی در لابه‌لای خبرها به تفاوت نظرات در سطوح مختلف نگاه کنید. در متن جامعه هم می‌توانید از خود و دوستانتان همین سؤال

سلام به فردا

زمینه‌های مبارزه با خشونت علیه زنان



نیره توکللی
جامعه‌شناس

وجود روزی مانند «روز جهانی رفع خشونت علیه زنان» که از سال ۱۹۸۱ تاکنون هرساله در ۲۵ نوامبر گرامی داشته شده و مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹ این روز را به‌عنوان روزی برگزیده است، آژان‌رو ضرورت دارد که بتوان در آن در زمینه‌های مختلف بحث و پرسش‌هایی را مطرح کرد. یکی از مهم‌ترین فایده‌های وجود چنین روزی آن است که در مورد انواع خشونت در آن روشنگری می‌شود؛ اینکه خشونت فقط خشونت بدنی نیست، هرچند هنوز در بخش بزرگی از جهان خشونت بدنی نسبت به زنان اعمال می‌شود و زنان، هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ امنیت حقوقی و قضائی و هم از لحاظ اقتصادی در معرض آسیب بیشتری قرار دارند.

خشونت از طرف دولت‌ها و همچنین از سوی نظام‌های فرهنگی نیز اعمال می‌شود و یکی از مهم‌ترین انواع آن که مسکوت گذاشته می‌شود، جنگ‌افروزی‌ها در سراسر دنیا به علت سلطه مافیای اسلحه است. بسیاری از زنان و دختران و کودکان در سراسر جهان به دلیل جنگ‌افروزی‌ها و خشونت‌های تروریستی در معرض خطر قرار دارند. اکنون جهان در یکی از موقعیت‌های بحرانی خود قرار دارد و شاهد این هستیم که زنان و کودکان در کشورهایمانند یمن بمباران می‌شوند یا در سوریه که در آن انسانیت شرمنده شد از اینکه بسیاری از کشورهای جهان تلاش کردند آن را تجزیه کنند، در سطح داخلی کشورها نیز گاهی اوقات فرهنگ مردسالار اجازه نمی‌دهد زنان بتوانند به‌عنوان انسان به حقوق خود برسند؛ حقوقی مانند اینکه کار داشته باشند، امکان استفاده از دسترنج خود را داشته باشند، در تصمیم‌گیری‌های زندگی دخیل باشند، به ازدواج‌های اجباری وادار نشوند یا خریدوفروش نشوند. گاهی نیز قوانین و دولت‌ها با ایجاد تضییقات به صورت سیستماتیک به خشونت‌ها دامن می‌زنند.

یکی از انواع خشونت نیز نادیده‌گرفته‌شدن زنان در فضاهای شهری و به‌عنوان شهروند است که در سطح شهر تهران با این نوع خشونت بسیار روبه‌رو می‌شویم؛ یعنی در معماری شهر تهران می‌بینیم که زنان و افراد کم‌توان (زنان را در بخشی از زندگی به دلیل حاملگی، مسئولیت بچه کوچک، نوع پوشش یا دسترسی‌نداشتن به وسایل نقلیه شخصی می‌توان در زمره افراد کم‌توان قرار داد) در معرض خشونت قرار می‌گیرند؛ چون حضور راحت و امن برای آنها در فضاهای شهری نادیده گرفته شده است و شهر خطرزایی ساخته شده که عبور افراد پیاده در آن با خطر توأم است. برخی از قوانین مدنی ما نیز مصداق خشونت است؛ مانند اینکه اگر زنی حتی اگر با خطر جانی مواجه شود، بدون اجازه شوهر یا پدر حق ندارد به مکان امن دیگری پناه ببرد، چون پناه‌دادن به زن بی‌اجازه شوهر یا پدر او جرم تلقی می‌شود و این سبب می‌شود که یک فرد در معرض خطر نتواند از خطرهای جسمی و جانی فرار کند.

اگر قرار باشد شرایطی برای مبارزه با انواع خشونت علیه زنان پدید بیاید، باید زمینه مبارزه با خشونت را فراهم کنیم که این زمینه در دموکراسی، استقلال، دخالت‌نکردن کشورهای دیگر در امور داخلی یک کشور و استفاده از دستاوردهای فرهنگ جهانی است.

پشت جلد

زلزله‌های ناپیدا را هم ببینیم!

مسئله جامعه ایران از سوی انجمن جامعه‌شناسی با کمک چند نهاد مدنی دیگر در تهران برگزار شد. لطفاً به گزارش همین جلسه نگاه کنید تا اهمیت مسئله بیشتر نمایان شود. هیچ جامعه‌ای تنها با درآمد و توان دولت، مشکلاتش حل نمی‌شود. این اشتباه است که ناهادهای دولتی مشکلات را فراقفنی کنند یا برخی در جامعه همه‌چیز را تنها از دولت مطالبه کنند. مسائل هرقدر بزرگ‌تر باشند، حل آنها هم به توان بزرگ‌تر و بازه زمانی وسیع‌تری نیاز دارد. در کشور ما هم هیچ‌گاه مشکلات بزرگ تنها با پاس‌دادن توپ از این نهاد به آن دستگاه یا گاهی به جامعه با برعکس رفع نمی‌شود. ما پیش از هر چیز به‌گفت‌وگوهای نخکی برای نزدیک‌کردن نظرات و دستیابی به یک توافق نسبی درباره چستی مهم‌ترین مسائل جامعه‌نیازمندیم. پس از آن خودبه‌خود مسیر دستیابی به راه‌حل عمومی هموارتر می‌شود. ما آسیب‌های زلزله را با چشم می‌دیدیم و همه به خود می‌آمدیم. درباره سایر مسائل – که مستقیماً آنها را نمی‌بینیم یا از فرط تکرار به آنها خو گرفته‌ایم- به الگوی تقریباً مشابهی نیاز داریم.

آکادمی

بم، کرمانشاه و چالش کمک‌های مردمی!

غیرمترقبه؟ قطعاً خبریه‌ها می‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند، اما چگونگی‌اش مسئله‌ای جدی، قائل‌تامل و قابل برنامه‌ریزی است. انگار ۱۰ نفر بخواهند خانه‌ای بسازند، همه هم با نیت خیر و انصرزی زیاد، اما به هم کاری نداشته باشند و هرکسی برنامه خودش را دنبال کند، به نظراتان نتیجه چه خواهد شد؟ شاید بخشی از مشکل هم در سندرم عمل‌گرایی نمایشی نهفته باشد (دروازه‌بانی را به‌خاطر آورید که در حین پاتانی اگر از جایش تکان نخورد درصد زیادی از توپ‌ها را خواهد گرفت، اما هواداران تیم چه خواهند گفت؟). خبریه‌ها و افراد معروف نمی‌توانند بگویند ما بی‌تفاوتیم. طبیعتاً همه ما که در روزهای معمول سال با آنها در ارتباط بوده‌ایم، از آنها انتظار داریم در چنین شرایطی کاری کنند و دست‌روی‌دست نگذارند. اما نتیجه حرکت‌های غیرهمگن و بدون مدیریت یکپارچه چیست؟ معمولاً در چنین شرایطی (زلزله) جاده‌های منتهی به منطقه، به‌واسطه تعداد زیاد خودروهای کمک‌رسان و امدادگر، بسته می‌شوند. مایحتاج به قسمت‌هایی بیشتر می‌رسد و به قسمت‌هایی کمتر! برخی چیزها یک‌جا جمع می‌شوند و برخی اصلاً آن کالای ضروری را دریافت نمی‌کنند! کالاهایی که ممکن است به اندازه کافی جمع شده باشد باز هم جمع می‌شوند و خود امدادگران غیرحرفه‌ای جای خواب و آذوقه می‌خواهند! و حتی ممکن است در مواردی به‌خاطر غیرحرفه‌ای‌بودنشان بر مشکلات بیفزایند! اما چه می‌توان کرد؟ در اینکه ما اعضای یک پیکریم و باید نسبت به چنین حوادث و بلایای طبیعی حساس باشیم شکی نیست و بسیار ستودنی است. اما می‌شود که یک به‌خاطر بسیاریم و پیگیری کنیم که برای داشتن مدیریت بحران یکپارچه، حرفه‌ای و اثربخش، سازمان‌هایی مثل هلال‌احمر و ستاد حوادث غیرمترقبه تقویت شوند. روی آنها سرمایه‌گذاری بیشتری شود؛ چه از جنس تجهیزات و امکانات و چه از جنس آموزش و مهارت. دو سامانه‌ای برای مشارکت خبریه‌ها در چنین شرایطی ایجاد شود که مثلاً ما درمجموع به ۱۵۰ هزار پتو نیاز داریم و هر خریه اعلام کند چقدر از آن را (مثلاً هزار عدد) تقل می‌کند و این چیزی است که به لطف اینترنت و تحولات تکنولوژی کاملاً عملی است. شاید همین دو راهکار باعث شود تا در حادثه بعدی روند کمک‌رسانی قوی‌تر و غرورآفرین‌تری را شاهد باشیم.

سفر به سرزمین الهه زنده-۸

باکتابور، تکه جواهری نایاب

فریده خرمی

در خیابان‌ها و میدان‌های سنگ‌فرش این موزه قرون‌وسطایی راه می‌روید، غذا می‌خورید و به موسیقی گوش می‌کنید؟ می‌توانید در خیالتان از کنار پاکو‌داهایی با معماری بی‌مانند، بناهای تاریخی عظیم، قصرهایی با سقف‌های طلاکوب و ستون‌هایی با کنده‌کاری‌های چوبی پررنگش‌ونگار بگذرید و در برابر عظمت و زیبایی و شکوه مجسمه‌های سنگی، چوبی یا فلزی حاج‌وواج و سرگشته بمانید؟ می‌توانید چشم‌هایتان را ببندید و در خیال از بله‌های سنگی بالا بروید و وارد معبد‌های چوبی کم‌نور و ساکت و پررؤزار، باقی‌مانده از قرون و اعصار گذشته شوید و در سکوت، خلوت و تنهایی این معبد‌ها حس کنید که صدای پیچ‌پیچ مردمانی را می‌شنوید که مشغول رازونیز با خدایان یا الهه‌هایی اساطیری هستند؟ حس کنید که بخشی از امروز و بخشی از زمان حال سیستمید، بخشی از تاریخی دور و ناشناس و اسرارآمیز؟ (دزدر، دررررر، بیدار شوید لطفاً، قرار بود فقط چشم‌هایتان را ببندید). تمام این خواب و خیالات در جایی به واقعیت تبدیل می‌شود؛ باکتابور. نام این شهرموزه بی‌ظنیر، باکتابور است. باکتابور را که تا قرن پانزدهم پایتخت نبال بوده، امروزه موزه زنده و میراث زنده جهانی و جواهر فرهنگی نبال می‌نامند. جواهر این نام واقعاً برازنده باکتابور است، اما افسوس که تمام زیبایی و شکوه آن را بیان نمی‌کند.

روزهای من در پوکارا آنچنان آرام و بی‌دغدغه می‌گذرد، آنچنان به حضور جنگل و کشتزار و دریاچه در زندگی روزمره‌ام عادت کرده‌ام و زندگی در کنار مردم ساده، خونگرم و صمیمی نبال آنچنان مجذوبم کرده که یادم رفته در این کشور میهمانم و چیزی به روز بازگشت نمانده است؛ بازگشت، سخت‌ترین بخش سفر شده. هنوز دیدنی‌های زیادی را در نبال ندیده‌ام؛ نه به منطقه حفاظت‌شده و پارک ملی چیتوان رفته‌ام، نه به لومبینی، محل تولد بودا، سرزده‌ام و نه هیچ‌کدام از بلندترین قله‌های دنیا را که در نبال واقع شده، فتح کرده‌ام (بگذریم که به‌خاطر ترس از ارتفاع هنوز از کوه‌های درکه هم بالا نرفته‌ام). اما زمان به سرعت گذشته و وقت برگشتن فرارسیده. باید دوباره سفر هفت‌ساعته تا کاتماندو را از سر بگذرانم و (اگر جان سالم به‌در ببرم) راهی دوبی شوم. در بازگشت به کاتماندو فرصت دارم از شهر باستانی باکتابور که فاصله چندانی با کاتماندو ندارد، دیدن کنم و بعد به ایران برگردم و این یکی از بهترین تصمیم‌هایی است که در این سفر گرفته‌ام. باکتابور ارزش بارهاوبارها دیدن را دارد. باکتابور جواهر نایاب! آیا می‌توانید موزه‌ای را به اندازه یک شهر تصور کنید؟ می‌توانید تصور کنید که در کوچه‌های بارک شیب‌دار از کنار خانه‌های قدیمی دوطبقه با پنجره‌های چوبی یا دکان‌هایی با درهای کوتاه می‌گذرید؟



وحید شامشچی
مشاور مدیریت استراتژیک

پنجم دی‌ماه ۱۳۸۲ ساعت ۵:۲۶ صبح، زلزله‌ای بزرگ بر ما به‌شدت لرزاند. همان روز صبح سر کلاس، یکی از استاد‌هایمان حرف‌های دلنشین و تأثیرگذاری برایمان زد و در کنار فضایی که ایجاد شده بود، نهائیاً سه اتوبوس از دانشگاه صنعتی شریف به سمت شهر بم حرکت کردیم؛ البته تعدادی از همدانشگاهی‌هایمان هم با پرواز به سمت آنجا رفتند. به‌خاطر اینکه موج ماشین‌های شخصی، ماشین‌های اورژانس، اتوبوس‌ها و کامیون‌ها، ترافیک شدیدی در نزدیکی آنجا ایجاد کرده بود؛ حدود ۲۰ ساعت طول کشید تا به بم برسیم (به‌طور معمول حدود ۱۲ ساعت طول می‌شد). وقتی رسیدیم، به یک کارخانه خرما رفتم و در آنجا مستقر شدیم. آن کارخانه یکی از بهترین فضاها برای اسکان در آن روزهای شهر ویران شده بود. حدود دو روز آنجا بودیم و درنهایت با هوایماری باری به تهران بازگشتیم. در هوایماری بدون صندلی، درحالی‌که کنار هم چنبره زده بودیم، بغض گلویمان را می‌فشرد و می‌گفتم: ای‌کاش می‌توانستیم کار بیشتری برایشان انجام دهیم. وقتی بعد از حدود ۱۴ سال به آن روزها فکر می‌کنم، با خود می‌گویم آن چند روز بیشتر از آنکه برای مردم بم فایده‌ای داشته باشیم، برای خودمان، درون‌مان، نگرش‌مان و بینش‌مان مفید بود. واقعاً دوست داشتم بیشتر برای آنها کاری کنیم، اما انکار نمی‌شد! کمک‌کردن هم آموزش، مهارت و مدیریت می‌خواهد. هفته قبل که زلزله کرمانشاه را لرزاند و باز هم غافلگیرمان کرد، مدام یاد آن روزها بودم. به لطف شبکه‌های اجتماعی، انبوهی از خبریه‌های مردم‌نهاد، افراد معروف و مشهور دست به کار شدند و مقادیر قابل‌توجهی کمک‌های نقدی و غیرنقدی جمع‌آوری شد و می‌شود. انصافاً هم مردم کم نگذاشتند و جو فوق‌العاده‌ای ایجاد شده بود. شاید به هر کداممان حداقل از طرف پنج یا شش خبریه پیشنهاد شد که کمک‌هایمان را به آنها بدهیم. اغلب هم قابل اعتماد و آشنا! اما سؤال جدی این است که در چنین مواقعی چگونه می‌توان کمک مؤثرتری داشت؟ آیا خبریه‌ها می‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند؟ یا نهادهایی مثل هلال‌احمر و ستاد حوادث

با آسان خرید

www.tejaratbank.ir

۵۵۴۱۵۵۴

tejaratbank

tejaratbank2

tejaratbank.ir